



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بنواریگی - نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

مارکس یا انبوهه؟ جوزف چونارا

ترجمه‌ی: آزاده ریاحی



خرداد ۱۳۹۹

امپراتوری [۱]، نخستین اثر مشترک مایکل هارت و تونی نگری، تاثیر قدرتمندی بر جنبش ضدسرمایه‌داری، به‌ویژه بر بخش‌هایی که خود را اتونومیست می‌نامند، بر جای نهاده است. آن‌ها در این اثر استدلال می‌کنند که سرمایه‌داری به مرحله‌ی تاریخی جدیدی وارد شده که طی آن حاکمیت دولت - ملت در برابر جهانی‌شدن در حال زوال است. یک شکل جدید و جهانی حاکمیت یا امپراتوری، مرکب از سلسله‌ای سازمان‌های ملی و فراملی که تحت منطق حاکمیت واحدی متحد شده‌اند، به‌جای دولت - ملت‌ها قدعلم کرده است. شرکت‌های چندملیتی و نهادهای جهانی نظیر صندوق بین‌المللی پول یا سازمان تجارت جهانی در کنار دولت - ملت‌ها این نظام را رهبری می‌کنند. امپراتوری بر مرزهای ثابت یا مراکز کشوری قدرت استوار نیست. در عوض قدرت «در همه جا و هیچ جا» حضور دارد. نگری و هارت استدلال می‌کنند که همراه این روند، شکل جدیدی از تولید مبتنی بر «کارغیرمادی» به شکل مسلط در می‌آید. کار غیرمادی، به‌جای تولید اشیاء، «خدمت، یا یک محصول فرهنگی یا معرفتی یا ارتباطی» تولید می‌کند. چنین کاری محدود به محل کار نیست، همان‌گونه که سرمایه نیز در سراسر کره‌ی ارض گسترش یافته است، این شکل از کار نیز در سرتاسر جامعه پراکنده و پخش می‌شود و قدرت خلاقه‌ی ما را جذب می‌کند: «با بیرون رفتن کار از چهاردیواری کارخانه... پرولتاریا در طول روز در همه جا و به شکل کاملاً متفاوت و عمومی تولید می‌کند.» این پرولتاریای جدید شامل تمام کسانی است که تابع حاکمیت امپراتوری قرار دارند، و نه فقط کارگران مزدبگیری که سرمایه مستقیماً به کار می‌گمارد.

توصیف هارت و نگری از امپراتوری برای هر کسی که از افراطی‌ترین روایت جهانی‌شدن دفاع می‌کند، بدون آن که در موعظه‌ها و نتایج ارتجاعی آن سهیم باشد، جذاب است. اما ادعای اصلی کتاب این است که یک ضدقدرت در مقابل امپراتوری ظهور می‌کند. این ضدقدرت - انبوهه - مجموعه‌ای از افراد متمایزند که مشترکاً عمل می‌کنند. به نظر می‌رسد که این نظریه، روشی برای توصیف اشکال مقاومت در خیابان‌های سیاتل در ۱۹۹۹ و در بسیج‌های ضدسرمایه‌داری بعدی ارائه می‌دهد، ضمن آن که از شیوه‌ی گفتار چپ سنتی اجتناب می‌کرد، گفتاری که در چشم بسیاری از فعالان این جنبش‌ها بی‌اعتبار و ناپهنگام شده بود.

انبوهه‌ی هارت و نگری با دنبال کردن توسعه‌ی این مفهوم از جایی شروع می‌کند که کتاب *امپراتوری* به پایان رسیده بود. اما هم‌چنین به معضلی می‌پردازد که دغدغه‌ی جنبش ضدسرمایه‌داری در خلال سه سال گذشته بوده است. ثلث اول این کتاب به مفهومی اختصاص داده شده که حتی در نمایه‌ی *امپراتوری* دیده نمی‌شود، یعنی مفهوم جنگ.

بخش اعظم این کتاب تحت عنوان «زیر ابر جنگ» در گرماگرم حمله به عراق نوشته شده است. مؤلفان توضیح می‌دهند که چگونه «جنگ به پدیده‌ای عام، جهانی و بی‌پایان» بدل می‌شود. آن‌ها دست‌آورد‌های جنبش ضدجنگ را ستایش می‌کنند، و آن را ادامه‌ی چرخه‌ای از اعتراضات به شمار می‌آورند که در ۱۹۹۹ از سیاتل شروع شد:

قله‌ی این چرخه از مبارزات تاکنونی، دست‌کم از لحاظ کمی، اعتراض‌های هماهنگ علیه جنگ به رهبری امریکا در عراق بود که در ۱۵ فوریه ۲۰۰۳ در عراق آغاز شد و طی آن میلیون‌ها انسان در سراسر جهان در شهرها راه‌پیمایی کردند.

موضوع اصلی در *امپراتوری* همانا مرگ نظام امپریالیستی مبتنی بر دولت-ملت‌های رقیب و ظهور یک نظام «امپراتوری» جهانی است. اما مؤلفان در این اثر اعلام می‌کنند:

ما در این جا نباید اسیر بحث‌های خسته‌کننده درباره‌ی جهانی‌شدن و دولت‌ملت‌ها شویم، گویی این دو مفهوم ضرورتاً با یکدیگر ناسازگاراند... امروزه امپراتوری را عمدتاً ساختارها و کارکنان دولت‌ملت‌های غالب اداره می‌کنند.

عقب‌نشینی از صورت‌بندی‌های کتاب *امپراتوری* ناقص است. هارت و نگری بر این نظر هستند که جنگ در آغاز دهه‌ی ۱۹۷۰، به «عملیات پرشدت پلیسی» با هدف «برساخت و بازتولید نظم اجتماعی جهانی» تبدیل شده است. این دیدگاه ابعاد سیاستی را کم‌اهمیت جلوه می‌دهد که امریکا از طریق جنگ‌های اخیر برای بهبود موقعیت خود در نظم جهانی نسبت به سایر قدرت‌های عمده‌ی امپریالیستی پی گرفته است. اما آنان در لابلای گشت و گذاری که در فصل ماقبل نهایی انجام می‌شود، این نکته را می‌پذیرند که «شاید بتوانیم جنگ عراق را نه فقط از لحاظ شیوه‌ی سیاسی‌ای که هدایت شد بلکه از لحاظ تهدید صنعت اروپا از طریق کنترل امریکا بر منابع انرژی عراق، حمله‌ای غیرمستقیم به اروپا بدانیم.» در حالی که آن‌ها به درستی جنگ را در مرکز تحلیل خود قرار می‌دهند، اما بین این که مهم‌ترین نمونه‌ی اخیر را بشارت‌گر امپراتوری می‌دانند، یا مظهر آخرین نفس‌های یک نظم امپریالیستی در حال زوال، نوسان می‌کنند.

مفهوم انبوهه که هارت و نگری مطرح می‌کنند، به همین اندازه مشکل‌آفرین است. مؤلفان این واژه را به دو معنی به کار می‌برند تا تمام کسانی که تابع قدرت سرمایه هستند و ضدقدرتی که قادر به فایق آمدن بر امپراتوری است، توصیف کنند. انبوهه در معنای نخست در برابر ایده‌ی طبقه‌ی کارگر مارکس قرار می‌گیرد:

طبقه‌ی کارگر اساساً مفهومی است محدود و متکی بر حذف و طرد... گمان می‌رود که طبقه‌ی کارگر، طبقه‌ی مولد اصلی و مستقیماً تابع سرمایه است و بنابراین یگانه سوژه‌ای است که می‌تواند به نحو کارآمدی علیه سرمایه عمل کند. سایر طبقات استثمارشده نیز ممکن است علیه سرمایه مبارزه کنند اما این مبارزه فقط تحت رهبری طبقه کارگر انجام می‌شود. صرف‌نظر از این که این موضوع در گذشته صادق بود یا نبود، مفهوم انبوهه بر این واقعیت متکی است که دیگر این موضوع امروزه صادق نیست... تمامی شکل‌های کار امروزه از لحاظ اجتماعی مولد هستند.

هارت و نگری ادعا نمی‌کنند که تعداد طبقه کارگر صنعتی کاهش یافته است، اما ادعا می‌کنند که «کار صنعتی در دهه‌های پایانی قرن بیستم هژمونی خود را از دست داده و در عوض "کار غیرمادی" ظهور کرده است. کار غیرمادی نمادها، رمزاها، متن‌ها یا ایده‌ها را تولید می‌کند، یا شکل "کار عاطفی" را برای تولید و دست‌کاری عواطف و احساسات به‌خود می‌گیرد. به نظر می‌رسد که نخستین شکل کار غیرمادی مناسب‌ترین بیان خود را در وسایل ارتباط جمعی و کارگران فن‌آوری اطلاعاتی پیدا می‌کند، درحالی که کار "عاطفی" می‌تواند برای "مراقبان پرواز و کارگران تهیه‌ی غذای حاضری" به کار رود.» مؤلفان درباره‌ی کار غیرمادی دو ادعای مهم طرح می‌کنند. آن‌ها می‌گویند این شکل در این معنا هژمونیک است که سایر شکل‌های کار هر چه بیش‌تر به این شکل تبدیل می‌شوند. ادعای دیگر آنها این است که کار غیرمادی از قوانین حرکت جوامع سرمایه‌داری که کارل مارکس در نوشته‌های اقتصادی‌اش بسط داده بود تبعیت نمی‌کند.

با مسامحه می‌توان گفت که به نظر مارکس ارزش کالاها — صرف‌نظر از این که کالاهای مادی هستند یا خدمات «غیرمادی» — بازتاب زمان کار میانگین لازم برای تولیدشان هستند. اما به نظر هارت و نگری، مفهوم کار روزانه به عنوان سنجه‌ی پایه‌ای ارزش دیگر معنا ندارد: «اگر هدف تولید حل مشکلی است... یا خلق ایده یا

رابطه‌ای، زمان کار به تمام زمان زندگی بسط می‌یابد.» با به کار بردن این نظر در خصوص یک نمونه از کارگران غیرمادی، آن‌ها چنین اظهار می‌کنند که کارگران مک‌دونالد ساعت فراغت خود را صرف رضایت مشتریان خود می‌سازند.

مؤلفان هم‌چنین درباره‌ی افزایش کارهای موقتی بحث می‌کنند، و در این باره به شکل افراطی در گرایش مورد نظر خود اغراق می‌کنند. بین تمایل سرمایه‌داران برای مجبور کردن کارگران به قبول کار با پرداخت کم‌تر، ناامن‌تر و نیازشان برای یک نیروی کار سالم، ماهر و پایدار تنشی وجود دارد. این دیگر امری اثبات شده است که بخش اصلی کارگران در کشورهای توسعه‌یافته که دارای شغل‌های پایداری هستند تا حد معینی تغییر می‌کنند.

تحلیل آن‌ها با معضلات دیگری نیز مواجه است. شواهدی وجود دارد که کارگران صنعتی نه تنها از حیث کمی رشد می‌کنند، بلکه به طور فزاینده‌ای متناسب با رشد بارآوری‌شان از نقش مهمی نیز در جهان تولیدی برخوردار می‌شوند. در سراسر جهان مسئله‌ی رشد پایه‌ی صنعتی هنوز دغدغه‌ی اساسی حکومت و نخبگان سرمایه‌داری، به‌خصوص به‌منزله‌ی پیش‌شرطی برای برپا کردن جنگ علیه یکدیگر، است. در بعضی مناطق جهان بخش خدمات رشد کرده است. اما این شغل‌ها، بخشی از یک اقتصاد بی‌وزن و شناور نیستند که فقط بر ایده‌ها و مفهوماستوار باشند. بخش خدمات شامل کارگرانی مانند کارگران باربری فرودگاه، کارگران پُست و کارگران مرکز تلفن است که همه‌ی آن‌ها مقادیر عظیمی سرمایه را در کارشان به کار می‌برند و همان فشار و مشکلات کار کارگران صنعتی را تحمل می‌کنند.

کریس هارمن به تفصیل این روندها را در شماره‌های قبلی نشریه‌ی حاضر تحلیل کرده است.^[۲] من در عوض آن بخش از اقتصاد را بررسی می‌کنم که به نظر می‌رسد بیش‌تر با نظرات هارت و نگری هم‌خوانی دارد. مثلاً آن‌ها با نقل از کتاب کلیسای جامع و بازار اثر اریک ری‌موند^[۳]، برنامه‌نویسی با منبع باز (open-source programming) را توصیف می‌کنند که در آن‌ها «کد منبع» با حق نشر آزاد (copyright-free) همراه با نرم‌افزار توزیع می‌شود:

برنامه‌نویسان [منبع بسته]، برنامه‌های خود را هم‌چون کلیساهای جامع مقدسی می‌پنداشتند. [اما] وقتی کُد منبع باز باشد... بسیاری از ایراداتش (bug) برطرف و برنامه‌های بهتری تولید می‌شود... ری‌موند برخلاف سبک کلیسای جامع آن را شیوه‌ی بازار توسعه‌ی نرم‌افزار می‌نامد، زیرا انواع برنامه‌نویسان مختلف با دستورالعمل‌ها و رویکردهای متفاوت با هم همکاری می‌کنند. همان‌گونه که پیش‌تر در رابطه با «هوش گروهی» (swarm intelligence) اشاره کردیم، ما به‌طور جمعی بیش از تک تکمان هوشمندتریم.

ظاهراً این شکل از تولید متکی بر فرد است، اما برنامه‌نویسانی که همکاری می‌کنند شبکه‌های بسیار مشابه با مدل انبوهی هارت و نگری به وجود می‌آورند. اما واقعیت با آن مدلی که آن‌ها مطرح می‌کنند کمی تفاوت دارد. موفق‌ترین محصول «منبع باز» سیستم عامل کامپیوتری لینوکس است. رشد این سیستم عامل به‌جای این که توسط شبکه یا گروه باشد، از طریق یک «تیم توسعه‌ی مرکزی» (core-development team) متمرکز می‌شود که تغییرات پیشنهادشده درباره‌ی کد منبع باید به آن تسلیم شود. طبق نظر یک تحلیل‌گر، فقط ۱۰۰۰ نفر در تغییرات لینوکس به‌طور منظم شرکت می‌کنند. یک گروه کوچک‌تر صدنفره از برنامه‌نویسان در ۳۷۰۰۰ یا

۳۸۰۰۰ مورد از تغییرات اخیر سهمیم بوده‌اند و کارفرمایان‌شان به همه‌ی آن‌ها برای کار بر سیستم عامل مزد پرداخت کرده‌اند. کارفرمایان اصلی‌ای که می‌خواستند کارمندان‌شان را برای کار بر لینوکس آزاد کنند، شامل اینتل، آی. بی. ام، هاولت پاکارد و غول‌های دیگر بوده‌اند. آن‌ها در رقابت با سیستم عامل ویندوز متعلق به مایکروسافت ذی‌نفع بودند، و مقادیر هنگفتی سرمایه انباشت کرده‌اند که به آن‌ها اجازه می‌دهد بر بازار جهانی سلطه داشته باشند.[۴]

همچنین روشن نیست که برنامه‌نویسی منبع باز، نرم‌افزاری بهتری تولید کند. شواهد محکمی وجود دارد که اگر درجه‌ی بالایی از تمرکز اعمال نشود، پروژه‌های یادشده به آهستگی پیش می‌روند و زمان زیادی هدر می‌رود چرا که افراد بر سر معضلات یکسانی کار می‌کنند. اغلب پروژه‌ها بین گروه‌های رقیب تقسیم می‌شوند یا با سردشدن علاقه‌ی افراد کنار گذاشته می‌شوند.[۵] آن‌هایی که موفق می‌شوند، به‌سرعت در بازار سرمایه‌داری به‌عنوان منبع بالقوه سود جذب می‌شوند. سرمایه‌داران حتی در این بخش نیز با استخراج سود از کارگران‌شان برانگیخته می‌شوند تا با رقبای‌شان در بازار رقابت کنند و سپس برای افزایش مزیت رقابتی خود به انباشت سرمایه بپردازند.

استدلال نهایی هارت و نگری این است که تولید مادی... وسایل زندگی را تولید می‌کند، [اما] برعکس تولید غیرمادی، شامل ایده‌ها، تصویرها، دانش‌ها، ارتباط‌ها، همکاری و روابط عاطفی، نه وسایل زندگی اجتماعی بلکه خود زندگی اجتماعی را تولید می‌کند. این شکلی است افراطی از ایده‌آلیسم که نظر مارکس را که «هستی اجتماعی، آگاهی اجتماعی را تعیین می‌کند» وارونه می‌کند. این استدلال بازتاب هدف واقعی هارت و نگری است که نظریه‌ای متکی بر ذهنیت ناب را جایگزین تحلیل مشخص نظام سرمایه‌داری می‌کند. طبق این نظر امپراتوری با قدرت و انبوهه با خلاقیت برابر است.

سُستی نظریه‌ی اقتصادی مولفان به این معناست که آن‌ها نمی‌توانند توضیح دهند که چگونه سرمایه‌داران برانگیخته می‌شوند، چگونه سرمایه بین واحدهای مختلف تقسیم و به شکل ناموزونی انباشت می‌شود. بنابراین، آن‌ها تحلیلی از نقاط ضعف سرمایه‌داری و بهترین شیوه‌ی ایراد ضربه به آن‌ها ارائه نمی‌دهند. اگر امپراتوری «هم‌تراز» است، پس تمام نقاط آن به طور مساوی آسیب‌پذیر شده است. اگر یک شخص بیکار و بی‌خانمان فقط به واسطه‌ی «خلاقیت و غنای فوق‌العاده‌ی» خود به همان اندازه منتقد سرمایه‌داری است که یک کارگر صنعتی، بنابراین به ارزیابی قدرت نسبی طبقات مختلف در جامعه نیازی نیست. به طور خلاصه، نیازی به هیچ گونه استراتژی برای چالش با امپراتوری نداریم. در واقع، آن‌ها ادعا می‌کنند که هر کوششی برای تشکیل حزبی از نوع لنینی با ایجاد نخبگان جدید صرفاً به مبارزات انبوهه آسیب می‌زند.

هارت و نگری استدلال می‌کنند که نقاط اشتراک بین اعضای مختلف انبوهه به آن‌ها اجازه می‌دهد تا همان‌گونه که در تولید «هم‌کاری، ارتباطات، شکل‌های زندگی و مناسبات اجتماعی» کنار هم قرار می‌گیرند، به طرز خودانگیخته‌ای به نتایج سیاسی نیز برسند. کتاب با ارائه‌ی نوع نتایجی که انبوهه ممکن است به آن برسد به پایان می‌رسد: «دموکراسی امروزه شکل کناره‌گرفتن، دورشدن و خروج از حاکمیت را گرفته است». این گفته بازتاب اندیشه اتونومیست‌ها در جنبش ضدسرمایه‌داری است که می‌خواهند فضایی عاری از حکومت سرمایه به وجود آورند.

استدلال‌های نیرومندی بر ضد این نظر وجود دارد، حکمرانان ما به سختی اجازه می‌دهند که دنیایی دموکراتیک عاری از کنترل و نفوذ آن‌ها به وجود آید. و حتی اگر چنین کاری ممکن باشد، مستلزم کنار گذاشتن ظرفیت عظیم تولیدی است که کار ما خلق می‌کند. هارت و نگری علاقه‌ای به این استدلال‌ها ندارند. آن‌ها می‌گویند هنگامی که هوش گروهی انبوهه به نتایج آنان برسد، انبوهه امپراتوری را ترک خواهد کرد که به سقوط بی‌درنگ آن می‌انجامد و «خشونت دفاعی» اندکی از خود بروز می‌دهد. انبوهه با آزادی از امپراتوری، به نیروهای مولد سرمایه‌داری نیاز ندارد، زیرا کار غیرمادی آنهاست که حیات اجتماعی را به وجود می‌آورد. به نظر می‌رسد که این دیدگاه به شکل خطرناکی خوش‌بینانه است و جنبش ضد سرمایه‌داری را با چالش‌هایی روبرو می‌کند. البته مارکسیست‌ها نباید در همکاری با کسانی که تحت نفوذ هارت و نگری قرار دارند مانع ایجاد کنند. اما باید در این مورد روشن باشیم که مفهوم انبوهه چیزی بیش از یک استعاره برای جنبش است. این حمله‌ای است اساسی به ایده‌ی طبقه کارگر به عنوان عاملی برای تغییر و نیاز به سازمان‌های سیاسی برای جنگیدن در راه استراتژی سرنگونی حکمرانان کنونی.

منبع: مقاله‌ی حاضر ترجمه‌ای است از *Marx or the multitude?* از Joseph Choonara که در لینک زیر در دسترس است:

<https://isj.org.uk/marx-or-the-multitude/>

یادداشت‌ها:

[۱] M Hardt and A Negri, *Empire* (Harvard, ۲۰۰۱).

[۲] کریس هارمن این روندها را به تفصیل در مقاله‌ی *کارگران جهان* در شماره‌ی ۹۶ *اینترنشنال سوسیالیسم* (پاییز ۲۰۰۲) واکاوی کرده است.

[۳] Eric Raymond, *The Cathedral and the Bazaar* (O'Reilly, ۱۹۹۹).

[۴] Joab Jackson, [Linux Now a Corporate Beast](#)

[۵] Nikolai Bezroukov, [Open Source Software Development as a Special Type of Academic Research](#)